

بررسی مواضع و نقطه نظرهای
جمهوری اسلام ایران و دولت
آمریکا

در پرونده الف/18
دیوان داورى دعاوى ایران -
ایالات متحده در مورد
تابعیت مضاعف

نوشته: دکتر محسن آقاحسینی

اشاره:

نوشته‌ای را که ملاحظه می‌فرمائید و به درخواست «مجله حقوقی»، توسط آقای دکتر محسن آقا حسینی به رشته تحریر درآمده است، تصویر روشن و قابل درکی از پرونده الف/18 و مواضع طرفین، که از جمله پرونده‌های مهم و پیچیده دیوان داورى دعاوى ایران - ایالات متحده بوده است، بدست می‌دهد. این تصویر از لابلای صدها برگ لوایح و مستندات ثبت شده در دیوان داورى و اظهارات طرفین (ایران - ایالات متحده) در جلسات استماع و رسیدگی به پرونده استخراج شده است؛ منتهی هر کجا که لازم بوده - با

رعایت لزوم اختصار - توضیح کوتاهی برای درک بهتر مطلب ارائه شده است. واقعیت آن است که نوشته حاضر در مقام نقد حقوقی تصمیم متّخذ در پرونده الف/18 و موضوع تابعیت مضاعف نیست که این امر خود، عنوان و فرصت موسّع‌تری را می‌طلبد؛ مع الوصف آنچه تحت عنوان «تصمیم هیئت عمومی و مرور اجمالی آن» آمده است، می‌تواند از جمله عناوین و مباحثی به‌شمار رود که در چنین نقدي بایستی مورد بررسی قرار گیرد، و از این حیث راه‌گشا خواهد بود.

به‌هرحال، منظور اصلی از تحریر این مقاله این است که مقاله پروفیسور کاسس که بعداً می‌آید، بهتر و بیشتر قابل استفاده باشد.

«مجله حقوقی»

تفسیر اکثریت اعضای دیوان داوری
دعاوی ایران - ایالات متحده از بند 1
مادّة 2 و بند 1(الف) مادّة 7 بیانیّة حلّ
و فصل دعاوی در پرونده الف/18 - که به
اعتبار موضوع به پرونده اتباع مضاعف
شهرت یافته است - نه تنها به دلیل
نتایج احتمالی مادی، بلکه به دلیل آثار
حقوقی مترتب بر آن، از تصمیمات مهمّ
دیوان مذکور محسوب می‌گردد. ذکر خلاصه‌ای
از سابقه اختلاف و دلایلی که دولتین
جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده در
تأیید مواضع خود ارائه کرده‌اند، به درک

بہتر مطالب مندرج در مقالة پروفیسور کاسس کمک خواهد کرد.¹

1- سابقة اختلاف

در مهلت سه ماهه ای² که طبق توافق طرفین بیانیہ های الجزایر برای ثبت دعاوی اتباع ایالات متحده علیہ ایران و دعاوی اتباع ایران علیہ ایالات متحده در نظر گرفته شده بود، تعداد معتناہی از اتباع ایران کہ حسب ادعا تابعیت ایالات متحده را نیز داشتند، با استناد بہ تابعیت ایالات متحده خود، بہ طرح دعوی علیہ ایران مبادرت ورزیدند.³ ایران بر این مبني کہ بیانیہ های الجزایر، اقامہ دعوی در دیوان داوری توسط اتباع یک

1. مقالة پروفیسور کاسس را تحت عنوان «حقوق بین الملل عرفی در مورد تابعیت مضاعف» در صفحه 73 همین شماره ملاحظہ فرمایید.

2. از 27 مهر تا 29 دی ماه 1360. رجوع شود بہ ماده 1 و بند 4 ماده 3 بیانیة حلّ و فصل دعاوی. ایران و ایالات متحده با استفادہ از قسمت آخر ماده 1 بیانیة مذکور، مهلت شش ماهه ای را کہ ابتدائاً برای صلح دعاوی در نظر گرفته بودند، یک بار برای مدت سه ماه تمدید نمودند.

3. تعداد 113 دعوی ہر یک با خواستہ بیش از دوہست و پنجاه ہزار دلار (جمعاً بہ خواستہ تقریبی 3 میلیارد دلار)، و تعداد 156 دعوی ہر یک با خواستہ کمتر از دوہست و پنجاه ہزار دلار (جمعاً بہ خواستہ تقریبی 22 میلیون دلار).

کشور علیه کشور متبوع خود را تجویز نمی‌کنند، به رسیدگی دیوان به دعاوی مزبور اعتراض نمود و در تاریخ 6 اسفند 1361، به استناد بند 4 ماده 6 بیانه حل و فصل دعاوی که ناظر بر صلاحیت تفسیری دیوان است، از هیئت عمومی درخواست کرد تا با تفسیر بند 1 ماده 2 و بند 1 (الف) ماده 7 بیانیة حل و فصل دعاوی،⁴ عدم صلاحیت خود در مورد رسیدگی به دعاوی مورد بحث را اعلام نماید.⁵ پیش از اعلام نظر هیئت عمومی، سرداور و داور آمریکایی شعبه 2 متفقاً و در غیاب داور ایرانی شعبه مزبور، به سه فقره از دعاوی مطروحه توسط اتباع مضاعف که جلسات استماع آنها قبلاً در آن شعبه برگزار شده بود، رسیدگی نموده و با رد

4. «ماده 2:

1- بدین وسیله يك ديوان داوري بين‌المللي... به منظور رسیدگی به دعاوی اتباع ایالات متحده علیه ایران و دعاوی اتباع ایران علیه ایالات متحده... تشکیل می‌گردد...».

«ماده 7: در ارتباط با مقاصد این موافقتنامه

1- يك «تبعه» ایران یا ایالات متحده بر حسب مورد، عبارت است از:

(الف) يك شخص طبيعي که يك شهروند ایران یا ایالات متحده باشد...»

5. پرونده الف/18 دیوان داوري، هیئت عمومی.

بررسی مواضع جمهوری اسلامی ایران ❖ 55

... و

موضع ایران و قبول تئوری «تابعیت غالب و مؤثر»،⁶ به صدور رأی مبادرت ورزیدند.⁷

2- بررسی اجمالی مواضع طرفین و اهم دلایل آنها

الف- مواضع و استدلالات آمریکا

ایالات متحده در پرونده تفسیری مورد بحث، به تسلیم یک لایحه نسبتاً خلاصه که قبلاً در تأیید دعاوی خواهانها به دیوان تسلیم داشته بود، اکتفا کرده⁸ و چنین استدلال نموده است که دیوان می‌بایست در درجه اول بررسی خود را به بیان ساده و روشن بند 1 ماده 2 و بند 1 (الف) ماده

6. به شرحی که ذکر خواهد شد.

7. در پرونده شماره 157 (ناصر اصفهانیان علیه بانک تجارت ایران)، شعبه دوم، با قبول غلبه تابعیت امریکایی خواهان بر تابعیت ایرانی وی، صلاحیت خود را احراز و در ماهیت نیز خواهان را مستحق دریافت خسارت تشخیص داد. در پرونده شماره 211 (عطاء الله گلپیرا علیه ایران) نیز شعبه مزبور صلاحیت خود را احراز ولی در ماهیت، خواهان را محکوم به بی‌حقی نمود. در پرونده شماره 418 (پریدخت کهن‌هارونیان علیه ایران) از آنجا که تنها تابعیت خواهان در طول دوره ذی‌ربط، ایرانی بوده است، رأی به عدم صلاحیت داده شد.

8. لایحه مزبور در تاریخ 18 آبان 1361 در دیوان به ثبت رسیده است. مضافاً اینکه خواهانهای مدعی تابعیت مضاعف نیز در دادخواستهای تقدیمی، دلایل خود را در تأیید صلاحیت دیوان جداگانه ارائه نموده‌اند.

7 بیانیه حل و فصل دعاوی محدود و نتیجه‌گیری نماید که تنها شرطی که در این مورد برای اقامه دعوی از جانب یک خواهان آمریکایی - یا ایرانی - در نظر گرفته شده است، اثبات تابعیت آمریکایی - یا ایرانی - وی می‌باشد. اینکه فرضاً یک خواهان تبعه ایالات متحده، مضافاً تابعیت کشور یا کشورهای دیگری منجمله ایران را هم داشته باشد، و نیز اینکه در این صورت غلبه با کدام تابعیت او است، موضوعاتی هستند که هیچگونه ارتباطی با شرط مقرر ندارند و از همین رو بررسی و اتخاذ تصمیم نسبت بدانها خارج از محدوده صلاحیت دیوان خواهد بود.

در تأیید موضع خود، ایالات متحده اولاً، به تعریف «تبعه»⁹ در بند 1 (الف) ماده 7 استناد نموده که طبق آن تبعه به «شهروند»¹⁰ تعبیر و گفته شده است که تبعه ایالات متحده منجمله یک شخص طبیعی است که شهروند ایالات متحده باشد. گرچه هر دو لفظ ناظر بر مفهومی واحد - یعنی

9. National.

10. Citizen.

عضو يك کشور بودن - هستند، ولي از اين حيث كه هر يك جنبه خاصي از آن مفهوم واحد را مورد تأكيد قرار مي‌دهد، با يكيديگر متفاوتند. تابعيت، جنبه خارجي و بين‌المللي و شهروندي، جنبه داخلي و ملي آن عضويت را در نظر دارد. با تكيه بر اين مقدمه، ايالات متحده نتیجه‌گيري نموده كه توافق طرفين بيانيه‌ها بر تعريف واژه «تبعه» با تعبير و لفظ «شهروند» كه ناظر بر جنبه داخلي و ملي مفهوم تبعه است، حاكي از توافق آنها بر لزوم مراجعه به قوانين داخلي ايالات متحده در مورد شهروندان ايالات متحده، و قوانين داخلي ايران در مورد شهروندان ايران است. و اما طبق قوانين داخلي ايالات متحده شهروند، اخص از تبعه است؛ با اين توضيح كه شهروند صرفاً به «تبعه» اي اطلاق مي‌شود كه از حقوق مدني و سياسي كامل برخوردار باشد، و حال آنكه «تبعه» علاوه بر شهروند، شامل شخصي است كه گرچه شهروند نيست، ولي نسبت به ايالات متحده وفاداري دائم دارد. ديگر اينكه طبق قوانين داخلي امريكا، شهروند مي‌تواند تابعيت کشور ديگري را نيز

داشته باشد، و از همین رو تابعیت ایرانی يك شهروند ایالات متحده، خلی به شهروندی او وارد نمی‌آورد.

ثانیاً، در توضیح حرف تفکیک «یا» مذکور در بند 1 (الف) ماده 117 نیز ایالات متحده به دو واژه «يك» و «یا» و همچنین به عبارت «برحسب مورد» در ابتدای بند مزبور متوسل گردیده و استدلال نموده است که «یا» دوم را می‌بایست در پرتو عبارت دو قسمتی صدر بند 1 و «یا» مذکور در آن قسمت معنی کرد.¹² به تعبیر دیگر، چون در صدر جمله بند 1، حرف تفکیک «یا» ، «يك» تبعه ایران را از «يك» تبعه ایالات متحده جدا نموده، لذا بیانیه حل و فصل در تعریف هر يك نیز اجباراً با کلمه «یا» تفصیل قائل شده است. در نتیجه، با ترکیب صدر و ذیل جمله، معنای روشن بند چنین خواهد بود که «يك تبعه ایران عبارت است از يك شخص طبیعی که شهروند ایران باشد و يك

11. «1- ... (الف) يك شخص طبیعی که يك شهروند ایران با ایالات متحده باشد...». تأکید اضافه شده است.

12. «1- يك «تبعه» ایران یا ایالات متحده، برحسب مورد، عبارت است از...». تأکیدها اضافه شده است.

تبعه ایالات متحده، عبارت است از يك شخص طبیعی که شهروند ایالات متحده باشد». ثالثاً، دلیل دیگری که ایالات متحده در تأیید موضع خود ارائه نموده این است که طرفین بیانیه‌ها استثنائات وارده بر صلاحیت دیوان را بدقت در بند 1 ماده 2 بیانیه¹³ ذکر کرده‌اند. اگر قصد آنها این بود که دعاوی اتباع مضاعف از شمول صلاحیت کلی دیوان خارج شود، طبیعتاً به این نکته نیز تصریح می‌نمودند. این امر خصوصاً در مورد ایران صادق است؛ چرا که کشور مزبور در تعدادی از عهدنامه‌های منعقد شده با دیگر کشورها، منجمله در عهدنامه مودت روابط اقتصادی و حقوق کنسولی با ایالات متحده (1957)، اتباع مضاعفی را که تبعه هر دو کشور متعاقد بوده‌اند، تصریحاً از استفاده از بعضی مزایای عهدنامه مستثنی کرده است.¹⁴ با

13. منظور بند 1 ماده 2 بیانیه حل و فصل دعاوی است که ذیل آن به استثنای صلاحیت دیوان دآوری اشاره شده است.

14. ماده 17 عهدنامه مودت: اتباع کشور مبدأ که همچنان از اتباع کشور مقصد باشند یا هر شخص دیگری که از اتباع کشور مقصد باشد یا اشخاصی که حالت مهاجر دارند و برای اقامت دائم در کشور مقصد قانوناً اجازه ورود به آنها داده شده است، مشمول معافیت‌های مندرجه در مواد چهاردهم و شانزدهم نخواهند بود.

وجود این رویه قبلی، عدم تصریح به استثنای دعاوی اتباع مضاعف در بیانیه‌ها، مؤید قصد ایران به شمول صلاحیت دیوان بر این نوع دعاوی است. رابعاً، و بالاخره ایالات متحده به تعهدی که در بیانیه‌ها در مورد ختم کلیه دعاوی مطروحه علیه ایران توسط «اشخاص ایالات متحده» در دادگاههای امریکا بعمل آورده، استناد نموده است. تعهد مورد بحث، همانطور که در بند «ب» بیانیه عمومی¹⁵ مذکور است، تعهدی در مقابل توافق طرفین بیانیه‌ها به ارجاع و حل و فصل دعاوی مختومه از طریق داوری لازم‌الاجرا بوده است. اعلام عدم صلاحیت دیوان برای رسیدگی به دعاوی مطروحه از

15. ب- قصد هر دو طرف، در چهارچوب و پیرو شرایط دو بیانیه دولت جمهوری دموکراتیک و مردمی الجزایر این است که کلیه دعاوی بین هر دولت با اتباع دولت دیگر را لغو و موجبات حل و فصل و ابطال کلیه این دعاوی را از طریق یک داوری لازم‌الاجرا فراهم نمایند. از طریق ترتیبات مندرج در بیانیه مربوط به حل و فصل ادعاها، ایالات متحده موافقت می‌نماید که به تمام اقدامات حقوقی در دادگاههای ایالات متحده که متضمن دعاوی اتباع و مؤسسات امریکایی علیه ایران و مؤسسات دولتی آن است، خاتمه داده، کلیه احکام توقیف و احکام قضایی صادره را لغو، سایر دعاوی بر اساس چنین ادعاهایی را ممنوع و موجبات خاتمه دادن به چنین ادعاهایی را، از طریق داوری لازم‌الاجرا فراهم نماید.

بررسی مواضع جمهوری اسلامی ایران ❖ 61

... و

جانب اتباع مضاعف، مستلزم این خواهد بود که برخلاف قواعد تفسیر، به کلمه واحد «تبعه» در بند «ب» بیانیه عمومی و در بند 1 (الف) ماده 7 بیانیه حل و فصل، دو معنای متفاوت داده شود.¹⁶

همانطور که ذکر شد، ایالات متحده استدلال نموده است که بررسی دیوان در اختلاف حاضر، ترجیحاً می‌بایست محدود به متن ساده و روشن بیانیه‌ها بوده و از مراجعه به حقوق بین‌الملل عرفی خودداری شود؛ زیرا پاسخ حقوق بین‌الملل عرفی هر چه باشد، طرفین می‌توانسته‌اند با توافق،¹⁷ در مقابل یکدیگر حقوق و تعهداتی را تقبل کنند که در ارتباط با خود آنها قابل اجرا باشد؛ ولو این حقوق و تعهدات با قواعد غیرآمره حقوق بین‌الملل عرفی منطبق نباشد. از آنجا که بیانیه‌های الجزایر نیز یک توافق خاص را

16. البته، تعهد ایالات متحده در جمله دوم بند «ب» بیانیه عمومی، راجع به ختم کلیه دعاوی مطروحه علیه ایران در دادگاههای امریکاتوسط «اشخاص» و «مؤسسات» ایالات متحده است و نه اتباع ایالات متحده. اما چون در جمله اول بند مزبور صحبت از قصد طرفین بیانیه‌ها به ختم دعاوی موجود بین «اتباع» هر یک از دو طرف علیه دولت دیگر شده است، ایالات متحده «اتباع» و «اشخاص» و «مؤسسات» را مترادف فرض می‌کند.

17. Compromis.

تشکیل می‌دهند که ضمن آن طرفین، کلمه تبعه را تعریف کرده‌اند و نیز از آنجا که این توافق بر قواعد غیر آمرة حقوق بین‌الملل در صورت تعارض، برتری دارد، بنابراین مراجعه به حقوق بین‌الملل عرفی کاملاً غیرضروری خواهد بود.

مع ذلك به نظر ایالات متحده، چنانچه دیوان داورى این موضوع را نپذیرد و برای تعیین معنای کلمه «تبعه»، عبارات و متن بند 1 ماده 2 و بند 1 (الف) ماده 7 بیانیه حل و فصل را کافی و وافی نداند و در نتیجه با استناد به ماده 5 بیانیه حل و فصل دعاوی،¹⁸ بر لزوم مراجعه به حقوق بین‌الملل عرفی اصرار ورزد، در آن صورت حکم مسئله چنین خواهد بود که يك کشور مجبور به پاسخگویی به دعوایی که يك کشور دیگر از طرف شخصی که تابعیت هر دو کشور را دارد، علیه آن و در يك مرجع بین‌المللی اقامه می‌کند، نیست مگر اینکه شخص مزبور در چهارچوب

18. ماده 5: هئیت داورى اتخاذ تصمیم در باره تمام موارد را بر اساس رعایت قانون انجام خواهد داد و مقررات حقوقی و اصول حقوق تجارت و حقوق بین‌الملل را بکار خواهد برد و در این مورد کاربردهای عرف بازرگانی، مفاد قرارداد و تغییرات اوضاع و احوال را در نظر خواهد گرفت.

تابعیت خویش، بستگی و علاقه مؤثرتری به کشور خواهان داشته باشد.¹⁹ در تأیید این موضع ثانوی خود، ایالات متحده چنین استدلال نموده است که در حقوق بین‌الملل عرفی، از مدتها قبل، اصل تابعیت غالب در کنار اصل «عدم مسئولیت» دولتها در پاسخگویی به دعاوی مطروحه از جانب اتباع خودشان در مراجع بین‌المللی،²⁰ وجود داشته و رویه قضایی، نظیر نظرات علمای حقوق بین‌الملل، برحسب مورد از این یا آن اصل تبعیت می‌کرده است. مع ذلك بعد از جنگ جهانی دوم، اصل تابعیت غالب بتدریج مقبولیت بیشتری یافته و سرانجام با تأیید دادگاه دادگستری بین‌المللی در پرونده معروف نوته‌بام،²¹ و سپس به فاصله دو ماه با تأیید کمیسیون سازش ایالات متحده - ایتالیا در پرونده استرانسکی - مرژه²² و تعداد دیگری از

19. آنچه آمریکا در این قسمت از استدلال و لوایح خود بدان اشاره کرده، در واقع استناد به اصل «تابعیت غالب» یا *effective Nationality* است. در این نوشته نیز همین اصطلاح بکار خواهد رفت.

20. منبع اصل «عدم مسئولیت» (Non-responsibility)

21. *Nottebohm Case (Leichtenstein v. Guatemala)*, (1955) I.C.J. 4.

22. *Merge Case (United States v. Italy)*, 14 Reports of the International Arbitral Awards, 236(1955).

آرای بعدی کمیسیون مزبور، هرچه بیشتر تثبیت شده است. کمیسیونهای سازش فرانسه - ایتالیا و انگلیس - ایتالیا نیز با قبول اصل مزبور، در تسجیل آن مؤثر بوده‌اند. دیوان داوری نیز، به نظر ایالات متحده، می‌بایست از روند جدید در حقوق بین‌الملل عرفی تبعیت کرده و در اعلام نظر تفسیری خود، به نفع اصل تابعیت غالب، اتخاذ تصمیم نماید.

ب - مواضع و استدلالات جمهوری اسلامی ایران
جمهوری اسلامی ایران علاوه بر لوايح دفاعیه‌ای که در پرونده‌های خاص مطروحه توسط اتباع مضاعف، به ثبت رسانده و به رد مواضع خواهانهای مزبور پرداخته است، لایحه‌ی جامعی نیز همراه با دو ضمیمه به دیوان تسلیم نموده²³ و اظهار داشته است که دیوان داوری، صلاحیت رسیدگی به دعاوی مطروحه از جانب اتباع ایران علیه ایران را ندارد؛ خواه اتباع مزبور تابعیت دیگری منجمله تابعیت ایالات متحده را داشته باشند یا خیر، و خواه تابعیت

23. تاریخ ثبت متن فارسی لایحه، 9 آبان 1362؛ تاریخ ثبت متن فارسی ملحقات آن، 17 آبان 1362.

غالب نامبردگان، تابعیت ایرانی یا امریکایی آنها باشد. در توجیه این موضع، ایران نیز مانند ایالات متحده، در درجه اول به متن ساده و روشن بیانیه‌های الجزایر تکیه نموده است. کلمات صریح و روشن بند 1 ماده 2 و بند 1 (الف) ماده 7 بیانیه حل و فصل دعاوی، طرح دعوی از جانب تبعه یک کشور علیه کشور متبوع خود را منع می‌نماید. بند 1 ماده 2 به صلاحیت دیوان برای رسیدگی به دعاوی اتباع ایالات متحده علیه ایران و دعاوی اتباع ایران علیه ایالات متحده اشاره می‌کند، نه دعاوی اتباع یک کشور علیه کشور متبوع خود. طبق بند 1 (الف) ماده 7، تبعه ایران یا ایالات متحده، بر حسب مورد، منجمله عبارت است از یک شخص حقیقی که شهروند ایران یا ایالات متحده باشد. اولاً، نظام تقابلی مزبور و خصوصاً استفاده از حرف تفکیک «یا»، اتباع همزمان ایران و ایالات متحده (اتباع مضاعف) را از شمول ماده خارج می‌سازد؛ ثانیاً، کلمه «تبعه» در معنای متعارف خود به تبعه یک کشور اطلاق می‌شود و

همان طوري که نویسندگان حقوق بین الملل تأکید کرده اند، صاحبان تابعیت مضاعف یا متعدد، همانند اشخاص بدون تابعیت، استثنای بر اصل بوده و خارج از مفهوم و معنای عادی کلمه «تبعه» می باشند. نتیجه این که اگر مقصود طرفین بیانیه ها شمول لفظ «تبعه» بر موارد استثناء نیز می بود، می بایست به همین معنی تصریح می کردند.

حتی اگر بیان ماده مزبور محتاج به تفسیر تشخیص داده شود، قواعد شناخته شده تفسیر به شرح مندرج در مواد 31 و 32 کنوانسیون وین در باب قانون معاهدات (1969)،²⁴ قویاً تفسیر ایران را تأیید

24. U.N.Doc. A/conf. 39/27(1969) طبق ماده 31 کنوانسیون وین، یک عهدنامه می بایست با حسن نیت و طبق معنای متعارفی که از کلمات و اصلاحات عهدنامه مزبور، در آن متن خاص و با توجه به موضوع و مقصود عهدنامه استنباط می شود، تفسیر گردد. به تجویز ماده مزبور (بند 3)، در تفسیر، علاوه بر متن، محتوی و چهارچوب قرارداد، توافقیهای بعدی طرفین در ارتباط با تفسیر یا اجرای عهدنامه، رویه بعدی آنان که مؤید توافق آنها در خصوص تفسیر باشد، و نیز «هرگونه قاعده مربوطه حقوق بین الملل که در روابط بین طرفها قابل اعمال باشد»، در نظر گرفته خواهد شد. طبق ماده 32، به منظور تأیید معنای حاصله از اعمال ماده 31 و یا در صورتیکه تفسیر بر طبق ماده 31 منجر به معنای مبهم و مشکوک و یا نتیجه ای که آشکارا بی معنی و یا نامعقول باشد گردد، اصولاً به منظور تعیین معنای یک عهدنامه، می توان از وسایل تکمیلی تفسیر مانند کارهای

می‌نماید با این توضیح که اولاً، کلمه «تبعه» به معنای متعارف خود - چنانکه قبلاً بیان شد - به تبعه «یک» کشور اطلاق می‌شود؛ ثانیاً، موضوع و منظور بیانیه‌های الجزایر نیز کاملاً روشن است. بنابر تصریح بند «ب» از اصول کلی بیانیة عمومی، هدف طرفین از انعقاد بیانیه‌ها این بوده است تا «کلیة دعاوی بین دولت هر طرف و اتباع طرف دیگر را لغو و موجبات حل و فصل و ختم کلیة این قبیل دعاوی را از طریق داوری الزام آور» فراهم آورند، و نه اینکه موجبات حل و فصل دعاوی موجود بین یک دولت و اتباع آن دولت را فراهم کنند. ایران، خصوصاً با توجه به قوانین داخلی خود²⁵ که تابعیت همزمان خارجی را برای ایرانیان منع و تابعیت اکتسابی آنان را کان‌لم‌یکن فرض نموده است، اصولاً نمی‌توانسته حل و فصل دعاوی بین خود و اتباع خود را در نظر داشته باشد. و بالاخره، در کارهای مقدماتی بیانیه‌ها و اوضاع و احوال منجر به انعقاد آنها، در چهارچوب خود

مقدماتی تدوین عهدنامه و اوضاع و احوال منجر به انعقاد آن استفاده نمود.

25. مواد 976 تا 999 قانون مدنی ایران.

بیانیه‌ها و یا در رویه بعدی دولتین، هیچ قرینه‌ای نمی‌توان یافت که کوچکترین دلالتی بر قصد طرفین دایر بر توسعه استثنای صلاحیت این دیوان برای رسیدگی به دعاوی يك تبعه علیه دولت متبوع او، داشته باشد.

ایران، مدعی فوق‌الذکر را با تکیه بر دو قاعده اساسی عرفی در تفسیر، تقویت نموده است. طبق قاعده اول، هرگاه پیشنهادی عهده‌نامه‌ای توسط یکی از طرفین امضا کننده تهیه شده باشد، ابهامات موجود در آن عهده‌نامه، لزوماً به زیان تهیه کننده متن، تفسیر می‌شود. گرچه ایران هنگام مذاکرات مربوط به امضای بیانیه‌های الجزایر، پیشنهادات و متون مربوطه را از الجزایر دریافت می‌کرده ولی از آنجا که تهیه و تنظیم پیش نویس بیانیه‌های الجزایر توسط ایالات متحده صورت می‌گرفته است، لذا اگر شمول یا عدم شمول صلاحیت دیوان برای رسیدگی به دعاوی اتباع مضاعف علیه یکی از دولتهای متبوع آنها مورد سؤال واقع شود، می‌بایست رأی به عدم صلاحیت دیوان که موضع خلاف موضع ایالات متحده است، داده شود. طبق قاعده

دوم، صلاحیت یک مرجع قضایی بین‌المللی، و به طریق اولی یک مرجع داوری بین‌المللی، بنحو مضیق تفسیر می‌شود؛ زیرا اصل بر صلاحیت مراجع داخلی، و در تعارض بین صلاحیت مراجع قضایی و داوری، بر صلاحیت مراجع قضایی است و تسلیم به صلاحیت مراجع بین‌المللی، خصوصاً داوری بین‌المللی، استثنای بر اصل است و صرفاً بر مبنای رضایت و اعراض اختیاری از صلاحیت مراجع داخلی حاصل می‌گردد.²⁶

26. و اما در رد دلایل ایالات متحده، ایران چنین استدلال نموده است که:

اولاً، اینکه گفته شود طبق بیانیه‌های الجزایر، «تبعه» به معنای «شهروند» و «شهروند» نیز طبق قوانین امریکا شخصی را که دارای تابعیت ثانوی است در بر می‌گیرد، پاسخ سؤال مطروحه را که مربوط به حقوق بین‌الملل عمومی و نه حقوق داخلی آمریکا است، نمی‌دهد. بدیهی است کسی که طبق قوانین ایران، ایرانی و طبق قوانین امریکا، امریکایی است، امریکایی نیز محسوب می‌شود. ولی مسئله‌ای که مطرح است، قابلیت یا عدم قابلیت پذیرش دعاوی اتباع مضاعف در یک مرجع بین‌المللی است. به عبارت دیگر، استدلال ایالات متحده، به فرض صحت، متعرض این مسئله اصلی نمی‌شود که آیا طبق بیانیه‌ها - که می‌بایست به عنوان یک عهدنامه بین‌المللی تفسیر شوند - یک شخص امریکایی که در عین حال ایرانی است، می‌تواند در یک مرجع بین‌المللی علیه دولت متبوع خود اقدام به طرح دعوی نماید یا خیر؟

ثانیاً، استناد ایالات متحده به رویه قبلی ایران بلااعتبار است؛ زیرا اقامه دعوی از جانب تبعه یک کشور علیه کشور متبوعش خلاف قاعده تثبیت شده حقوق بین‌الملل عرفی است و از همین رو، سکوت در قبال آن را نمی‌توان

بدین ترتیب، به نظر ایران نیز با توجه به وضوح متن و تأیید معنای آن توسط کلیه قواعد و وسایل تکمیلی تفسیر، لزومی به مراجعه به حقوق بین‌الملل عرفی و بحث در قواعد آن نبوده و دیوان می‌بایست با اکتفا به همین مقدار، به عدم صلاحیت خود رأی دهد. مع ذلك چنانچه دیوان، با رد موضع فوق، مراجعه به حقوق بین‌الملل عرفی رانیز لازم بداند، پاسخ

به منزله قبول آن محسوب نمود، بلکه صراحتاً احتیاج به ذکر دارد. به عبارت دیگر، ذکر اینکه قاعده ثابتی حاکم خواهد بود، لزومی ندارد؛ بلکه قصد عدم اجرای آن محتاج به تصریح است.

در واقع، اعمال صحیح قاعده مراجعه به رویه قبلی طرفین نه تنها مؤید موضع ایالات متحده نیست، بلکه کاملاً عکس آن را می‌رساند؛ زیرا ایالات متحده، به اعتراف خود، در مواردی که قصد داشته تا دعاوی اتباع مضاعف پذیرفته شوند، صراحتاً به این امر تصریح می‌نموده است. (رجوع شود، به عنوان نمونه، به بند 4 طرح موافقتنامه حل و فصل دعاوی مصر و ایالات متحده در سال 1976، 27 U.S.T. 4214, TIA.S.N. 8446.

و بالاخره در مورد تعهد ایالات متحده به ختم دعاوی مطروحه توسط اتباع مضاعف در دادگاههای امریکا نیز می‌بایست متذکر بود که:

اولاً، طرح این دعاوی در دادگاه های ایالات متحده اصولاً غیرقانونی بوده و از نظر ایران ایجاد حقی نمی‌نموده است.

ثانیاً، تعهد ایالات متحده در بیانیه‌ها به ختم این قبیل دعاوی وظیفه‌ای بوده که ایالات متحده در قبال تعهدات مالی دیگری که ایران به عهده گرفته، تقبل نموده است و از همین رو، نمی‌تواند کوچکترین ارتباطی با تفسیر بیانیه توسط یک دادگاه بین‌المللی داشته است.

بررسی مواضع جمهوری اسلامی ایران ❖ 71

... و

عیناً همان خواهد بود که از تفسیر پیشنهادی ایران عاید می‌گردد.

نقطه آغاز استدلال ایران در این قسمت، تشریح ماهیت بین‌المللی دیوان دعاوی داوری ایران - ایالات متحده است. دعاوی قابل طرح در دیوان نیز که یا توسط دولتین طرف بیانیه‌ها مطرح می‌شوند و یا از طرف اتباع خصوصی ولی تحت حمایت سیاسی²⁷ دولتهای مزبور، دعاوی بین‌المللی محسوب می‌گردند.

بدین ترتیب، در مراجعه به حقوق بین‌المللی عرفی، بررسی محدود به این خواهد بود که آیا در یک مرجع بین‌المللی

27. «حمایت سیاسی» عبارت است از مجموع اقداماتی که یک دولت به منظور احقاق حقوق یک تبعه خود که در اثر نقض الزامات بین‌المللی از جانب دولت دیگری تضییع شده است، بعمل می‌آورد. در حقوق بین‌الملل، دخالت دولت حامی را چنین توجیه می‌کنند که هرگاه یک دولت علیه تبعه یک دولت دیگر مرتکب عمل خلاف قانونی شود، در واقع مرتکب عمل خلاف قانون علیه دولت متبوع او نیز شده است، زیرا حق شناخته شده دولت اخیرالذکر را که به موجب آن، دولتهاموظف به رعایت مقررات حقوق بین‌الملل درباره اتباع آن هستند، نقض نموده است.

از انواع «حمایت سیاسی» مراجعه دولت حامی به مراجع قضایی بین‌المللی است. اما از آنجا که صلاحیت این قبیل مراجع، منحصرأ رسیدگی به دعاوی بین دولتها را در بر می‌گیرد، احقاق حقوق تضییع شده اتباع در مراجع مذکور، صرفاً از طریق توسل به روش «حمایت سیاسی» میسر می‌گردد.

که وظیفه آن رسیدگی به اختلافات بین‌المللی است، یک تبعه می‌تواند تحت حمایت یکی از کشورهای متبوع خود علیه کشور دیگر متبوع، اقامه دعوی نماید یا خیر؟

برمبنای این مقدمه، ایران در درجه اول با بررسی جامع و تشریح آرای که مراجع بین‌المللی در این زمینه صادر کرده‌اند، نتیجه‌گیری نموده است که بر خلاف ادعای ایالات متحده، در رویه قضایی بین‌المللی هرگز دو روند مختلف - یکی در تأیید اصل عدم مسئولیت و دیگری در تأیید اصل تابعیت غالب - وجود نداشته است. برعکس، رویه قضایی به استثنای یک مورد - که به دلیل خصوصیات آن، بوضوح از موضوع مورد بررسی قابل تمایز است - استناد به اصل تساوی حاکمیت دولتها، منحصرأ از اصل عدم مسئولیت تبعیت کرده است. استثنای مزبور مربوط به تعدادی آرای صادره از دیوانهای مختلطي است که به موجب عهدنامه‌های صلح منعقد شده بعد از دو جنگ جهانی اول و دوم میان دول غالب و مغلوب، ایجاد شده بودند. در این رابطه ذکر این نکته اساسی حائز کمال

بررسی مواضع جمهوری اسلامی ایران ❖ 73
...و

اهمیت است که چون هدف عهدنامه‌هایی که مبنای صلاحیت دیوانه‌های مورد بحث را تشکیل می‌داده‌اند، عمدتاً بر اساس تأمین حداکثر منافع اتباع کشورهای فاتح بوده است، دیوانه‌های مزبور، اصولاً توجهی به تابعیت غالب یا مغلوب خواهان نداشته‌اند؛ بلکه صرفاً با احراز تابعیت کشور فاتح، رأی به صلاحیت خود می‌داده‌اند. آرای مزبور، از همین نظر، بکلی از موضوع مورد بحث متمایزند و به هیچ‌وجه نمی‌توان از آنها به عنوان تأییدی بر تئوری تابعیت غالب استفاده نمود. مع ذلك در قضیه استرانسکی - مرژه²⁸ کمیسیون سازش ایتالیا-ایالات متحده که بر مبنای عهدنامه صلح منعقد شده با ایتالیا (1947) تشکیل گردیده بود، علیرغم رویه قبلی خود و بویژه علیرغم اینکه دولت ایالات متحده در حمایت از ادعای خواهان، خود به وجود اصل عدم مسئولیت دولتها اعتراف کرده و صرفاً مدعی گشته بود که اصل مزبور استثنائاً در مورد عهدنامه‌های صلح جاری نیست،

28 . Merge Case, (United States v. Italy), Reports of the International Arbitral Awards 14, 236, 247(1955).

بغلط و با مخلوط نمودن دو موضوع کاملاً مختلف - یکی در قلمرو حقوق بین‌الملل عمومی و دیگری در قلمرو حقوق بین‌الملل خصوصی²⁹ - به اصل تابعیت غالب گرایش پیدا نمود. تعدادی دیگر از کمیسیونهای سازش نیز بعداً از رأی مزبور پیروی کردند.

ظاهراً آنچه که موجب اشتباه و عدم درک صحیح شده، دو عامل است:

عامل اول وجود تعداد معدودی آرا است که برای احراز موضوع اولیه دو تابعیتی بودن یا نبودن یک خواهان - چه در موارد تعارض بین تابعیت کشورهای خواهان و خوانده و چه در موارد تعارض تابعیت در مقابل یک کشور ثالث -، شرایطی قائل شده‌اند. به عنوان نمونه در رأی گریگوریو³⁰، کمیسیون یونان-بلغارستان چنین اظهار نظر نمود که اگر خواهان تابعیت ثانوی خود را بدون رعایت مقررات کشور متبوع اول خود کسب نموده باشد، یک دادگاه بین‌المللی می‌تواند تابعیت دوم او را اصولاً برسمیت نشناسد.

29. به شرحی که خواهد آمد.

30. Grigorio Case, III T.A.M. 977 (1924).

در قضیه ژ. پینسون،³¹ کمیسیون فرانسه - مکزیك اظهار نظر نمود که نمی‌توان به دولتی اجازه داد تا با فردی همواره به عنوان يك خارجي رفتار کند، ولي بعد صرفاً به منظور دفاع از خود در مقابل يك دعوي بين‌المللي، تابعیت مضاعف او را مورد استناد قرار دهد. و بالاخره در قضیه فلگن‌هایمر،³² کمیسیون سازش ایتالیا - ایالات متحده نتیجه‌گیری نمود که اگر تابعیت از طریق متقلبانه یا صرفاً به منظور حمایت دیپلماتیک در مقابل يك مرجع قضایی، یا متناقض با عهدنامه‌های بین‌المللی مربوط به کسب تابعیت، یا اصولاً مخالف قواعد کلی حقوقی ناظر بر تابعیت، کسب یا اعطا شده باشد، فاقد اعتبار خواهد بود. به عبارت دیگر، اصل عدم مسئولیت يك دولت در قبال اتباع خود در قلمرو حقوق بین‌الملل، بشرطی موجه است که دولت خوانده طبق حقوق داخلی خود و بر اساس حقوق بین‌الملل، فرد مورد نظر را تبعه خود شناخته و

31 . Reports of the international Arbitral Awards, 5, 327-(G. Pinson).

32. International Law Reports, 25 (1958, 1) P. 91.

همواره با وی به عنوان یک تبعه رفتار کرده باشد.

در رأی مشهور نوته‌بام نیز دادگاه دادگستری بین‌المللی همین اصل یعنی لزوم رعایت محدودیت در شناسایی تابعیت اعطایی از طرف یک کشور در حقوق بین‌الملل را مورد تأکید قرار داد و حتی در مواردی که مسئله تعارض تابعیت مطرح نیست، یعنی هیچ کشوری جز کشور خواهان مدعی تابعیت فرد مورد بحث نمی‌باشد، آن را جاری دانست. طبق نظر دادگاه دادگستری بین‌المللی، حتی در مورد فوق‌الذکر اگر اعطای تابعیت بر مبنای علایق و ارتباطات واقعی استوار نباشد، اگر بدون توجه به ایدۀ تابعیت در حقوق بین‌الملل باشد، و بالاخره اگر مقصود پیوستن به سنتها، منافع، شیوة زندگی، یا پذیرفتن تعهدات ناشی از تابعیت نباشد، بلکه برعکس صرفاً به دلیل کسب حمایت در یک دعوی قضایی، اعطای تابعیت شده باشد، چنین تابعیتی در صحنۀ بین‌المللی معتبر شناخته نخواهد شد.³³

33. همین اصل بعداً نیز در بند ج ماده 4 قطعنامه مؤسسه حقوق بین‌الملل در اجلاس ورشو (1965)، مورد تأیید قرار گرفت.

برخلاف آنچه که اغلب بغلط تصور می‌شود، خواهان در پرونده نوته‌بام فقط مدعی یک تابعیت (لیختنشتاین) بوده که دادگاه دادگستری بین‌المللی آن تابعیت را نیز به دلیل عدم وجود ارتباطات و علایق واقعی بین خواهان و کشور لیختنشتاین، غیر معتبر شناخته است. خلاصه اینکه در پرونده مزبور مسئله حل تعارض تابعیت و به طریق اولی، مسئله حل تعارض تابعیت در مواردی که فرد مورد بحث، تابعیت هر دو کشور خواهان و خوانده را دارد، اصولاً مطرح نبوده است. نتیجه این دسته از آرا را می‌توان بدروستی چنین خلاصه کرد که گرچه هر کشوری در اعطای تابعیت مختار است و تابعیت اعطایی بهر صورت از نظر داخلی معتبر خواهد بود، اما اعتبار آن در صحنه بین‌المللی و پذیرش آن از جانب سایر کشورها و مراجع قضایی بین‌المللی، منوط به احراز شرایطی است؛ منجمله، یک دولت حق ندارد با سوء استفاده، تقلب، یا در غیاب علایق واقعی و صرفاً به منظور حمایت از یک دعوی، ادعای تابعیت نماید.

Anuaire de l'institut de Droit International, 1965, vol. 51-II. P. 262.

عامل دوم در گمراهی و عدم تشخیص تمایز بین دو موضوع کاملاً مختلف و رویه قضایی مربوط به آنها در بحث تعارض تابعیتها است:

موضوع اول ناظر بر حل تعارض تابعیت بر مبنای حقوق بین‌الملل خصوصی توسط یک مرجع ثالث است. مثلاً شخصی که بیش از یک تابعیت دارد، در مقابل کشور ثالثی که هیچ‌یک از کشورهای متبوع او نیست، قرار می‌گیرد. در چنین حالتی، مرجع حل اختلاف - اعم از داخلی یا بین‌المللی -، تعارض تابعیت را طبق قواعد حقوق بین‌الملل خصوصی حل و فصل خواهد نمود و راه حل پیشنهاد شده در حقوق بین‌الملل خصوصی، تبعیت از اصل تابعیت غالب است؛ یعنی در بین کشورهای متبوع، تنها به کشوری که تابعیت غالب شخص مورد بحث متعلق به آن است، اجازه دخالت و حمایت سیاسی می‌دهند. کنوانسیون لاهه در باب پاره‌ای مسایل مربوط به تعارض قوانین تابعیت (1930)، قاعده حقوق بین‌الملل عرفی در این زمینه را در ماده 5 خود چنین خلاصه می‌کند:

«در يك کشور ثالث، با شخصي که بیش از يك تابعیت دارد باید مانند شخصي که فقط داراي يك تابعیت است، رفتار شود. دولت ثالث... بایستی از میان تابعیتهای چندگانه چنین شخصي در قلمرو خود، منحصرأیا تابعیت کشور اقامتگاه اصلي و دائمي و یا تابعیت کشوري که شرایط و اوضاع و احوال ظاهري حکایت از وابستگی بیشتر وي نسبت به آن کشور می‌کند را در مورد این شخص برسمیت بشناسد.»

موضوع کاملاً متفاوت دوم، ناظر بر حل تعارض تابعیت بین کشورهای خواهان و خوانده بر مبنای حقوق بین‌الملل عمومي توسط يك مرجع بین‌المللي است. در این مورد که بر خلاف مورد اول، تابعیت، شرط پذیرش دعوي خواهان علیه کشور متبوع است، موضوع تساوي حاکمیت دولتها مطرح می‌شود که نتیجه منطقي آن اعمال اصل عدم مسئولیت است. از همین رو، ماده 4 کنوانسیون لاهه مقرر می‌دارد:

«يك دولت نمی‌تواند يکي از اتباع خود را علیه دولتي که این شخص تابعیت آن

دولت را نیز دارد، مورد حمایت سیاسی
قرار دهد.»³⁴

خلاصه آن که اگر آرای قضایی
بین‌المللی در خصوص دو مورد فوق‌الذکر
بدرستی درک شوند و از تخلیط دو حالت
کاملاً متفاوت، اجتناب شود، در آن صورت
ملاحظه خواهد شد که در موارد اقامه دعوی
از جانب یک تبعه مضاعف علیه دولت متبوع
خود در یک مرجع بین‌المللی، همان‌طور که
کنوانسیون لاهه نیز بدرستی اعلام داشته
جز یک راه حل - اصل عدم مسئولیت - راه
حل دیگری پیشنهاد و یا از آن تبعیت
نشده است.

علاوه بر رویه قضایی، جمهوری اسلامی
ایران در تقویت موضع خود به رویه
دولتها در این خصوص نیز استناد نموده
که اجماعاً - به استثنای ایالات متحده که

34. اصل مزبور در قطعنامه مؤسسه حقوق بین‌الملل در
اجلاس ورشو (1965) نیز مورد تأیید قرار گرفته است. طبق
ماده 4 (الف) قطعنامه مزبور «دعوی بین‌المللی اقامه
شده توسط یک دولت راجع به خسارات وارده بر فردی که در
عین حال تابعیت دولتهای خواهان و خوانده را دارد،
ممکن است از طرف دولت خوانده رد شود و چنین دعوی در
محضر دادگاه ... قابل پذیرش نخواهد بود».

Anuaire de l'institut de Droit International, 1965, vol. 51-II, p. 270-271.

روية خود را از سال 1957 بدون ذکر دليل به نفع تئوري تابعيت غالب تغيير داده است - مکرراً از اصل عدم مسئوليت حمايت نموده اند. نظرات علماي حقوق بين الملل و مراجع حقوقي بين المللي نیز عمدتاً همین اصل را مورد تأييد قرار داده اند.

گذشته از همه اينها ايران در خصوص جواز مراجعه به حقوق بين الملل عرفي به سه نکته مهم ديگر نیز اشاره مي نمايد:

نکته اول اينکه مراجعه به حقوق بين الملل عرفي - همانطور که در ماده 31 کنوانسيون وين بدان تصريح شده است³⁵ - مي بايست در جهت تفسير بيانيه ها به عمل آيد. به عبارت ديگر بررسي قواعد حقوق بين الملل عرفي مي بايست با در نظر گرفتن متن و با توجه به منظور و مقصود بيانيه ها صورت گيرد، نه به طور مجرد و احياناً اختيار قاعده اي که با منظور و مقصود عهدنامه ها منطبق نيست.

نکته دوم اينکه طبق همان ماده، اثبات وجود يك روند خلاف - اگر روند خلافي وجود داشته باشد - کافي نخواهد بود؛ بلکه مي بايست نشان داده شود که

35. رجوع شود به پانويس 24.

چنین روند خلافی به صورت قاعده حقوق بین الملل درآمده است؛ یعنی به طور ثابت بدان عمل شده و مورد پذیرش دولتها قرار گرفته است. این امر خصوصاً در مورد اصل عدم مسئولیت، از آنجا که اصل مذکور مبتنی بر اصل کلی و اساسی تساوی حاکمیت دولتها است، حائز اهمیت بسیار است؛ چرا که اعراض از چنین اصلی محتاج به ارائه دلایل بسیار قوی و انکار ناپذیر خواهد بود.

و بالاخره نکته سوم اینکه قاعده مورد نظر می‌بایست به تصریح ماده 31 در روابط طرفین - یعنی در روابط ایران و ایالات متحده - قابل اعمال باشد.

تئوری پیشنهادی ایالات متحده، نه تنها در جهت تفسیر بیانیه‌ها نیست، بلکه به فرض وجود، تشکیل یک قاعده حقوقی بین‌المللی را نمی‌دهد و بالاخره به فرض قاعده بودن، در روابط بین ایران و ایالات متحده قابل اعمال نبوده است.

3- **تصمیم هئیت عمومی و مرور اجمالی آن**

پس از تبادل لوایح بین طرفین و تشکیل جلسات استماع در 19 و 20 آبان

بررسی مواضع جمهوری اسلامی ایران ❖ 83
...و

1362، هیئت عمومی در تاریخ 17 فروردین 1363 رأی خود را صادر و اعلام نمود که برای رسیدگی به دعاوی مطروحه توسط اتباع مضاعف ایران - ایالات متحده علیه ایران، به شرط آنکه تابعیت غالب و مؤثر نامبردگان در طول دوره ذیربط، یعنی از تاریخ بروز ادعا تا 19 ژانویه است. اتفاق نظر ایران و ایالات متحده در مورد يك دست نبودن رویه قضایی در دوره مزبور را دلیل دیگری برای عدم لزوم مراجعه به رویه قضایی 1981 که تاریخ امضای بیانیه‌های الجزایر است، تابعیت امریکایی آنان باشد، صلاحیت دارد. ارزیابی حقوقی رأی مذکور، که در «نظر مخالف» داوران ایرانی دیوان به تفصیل انجام گرفته است، مناسب این مقدمه فشرده و کوتاه نیست. اجمالاً به ذکر این نکته اکتفا می‌شود که منتقدان تصمیم مذکور عقیده دارند:

- در حالیکه کلیه سیستمهای حقوقی پیشرفته به لزوم مدلل بودن رأی و ضرورت بررسی و اظهار نظر نسبت به کلیه دلایل طرفهای دعوی در رأی،

تأکید می‌کنند، هیئت عمومی در رأی مورد بحث اکثر واقعیات و دلایلی را که جمهوری اسلامی ایران در جهت اثبات عدم صلاحیت دیوان ارائه نموده، یا بطور اجمالی و بدون دلیل کنار گذارده و یا اصولاً متعرض آنها نشده است.

- صرفاً با بیان این حقیقت که بیانیه‌های الجزایر، به عنوان یک عهدنامه بین‌المللی، می‌بایست طبق مواد 31 و 32 کنوانسیون وین تفسیر شوند، مواضع ایران و ایالات متحده را دایر بر وضوح متن، بدون ذکر هیچگونه دلیل قانع کننده‌ای مردود اعلام نموده است.

- بر مبنای این استدلال نادرست که طبق مواد مذکور، در تفسیر، قصد طرفین مناط اعتبار نیست بلکه می‌بایست به معنای متعارف کلمات در متن اکتفا نمود، نه تنها دلایل غیرقابل انکار ایران را در تأیید اینکه به هنگام الحاق به بیانیه‌ها قصد مشترکی در مورد حل و فصل دعاوی موجود بین اتباع یک کشور و دولت متبوع آنها

بررسی مواضع جمهوری اسلامی ایران ❖ 85
...و

وجود نداشته است، نادیده انگاشته، بلکه حتی لزومی به بررسی و تعیین تکلیف دلایل طرفین در مورد معنای متعارف کلمات نیز ندیده است.

- بدون کوچکترین توجهی به قواعد شناخته شده و مورد قبول تفسیر، منجمله قاعده تفسیر متن مبهم علیه نویسنده و تنظیم کننده آن و قاعده تفسیر مضیق صلاحیت مراجع بین‌المللی، بلکه علی‌رغم آرای متعدد قبلی خود در این زمینه، ناگهان به بند 3 (ج) ماده 31 کنوانسیون وین ناظر بر جواز مراجعه به قواعد حقوق بین‌الملل عرفی متوسل شده و حتی در آن محدوده نیز شرایطی را که بند مزبور صراحتاً برای استفاده از قواعد حقوق بین‌الملل عرفی در تفسیر لازم دانسته است، نادیده انگاشته و عجلانه نتیجه‌گیری کرده که قاعده معتبر، قاعده تابعیت غالب و مؤثر است.

- در توجیه این نتیجه‌گیری، بدون مقدمه به ماده 4 کنوانسیون لاهه

پرداخته و ماده مزبور را که تبلور قاعده حقوق بین‌الملل عرفی بوده و در سال 1965 مورد تأیید مؤسسه حقوقی بین‌الملل قرار گرفته است، به این بهانه که بیش از پنجاه سال از عمر آن می‌گذرد، با قید احتیاط، تلقی نموده و بدون ارائه دلیل، مدعی گشته که در طول این مدت، «حمایت دیپلماتیک» مشمول تحولات عظیمی بوده است.

- بدون توجه به وجود دهها رأی قضایی مخالف، بین حمایت دیپلماتیک کنسولی و حمایت دیپلماتیک قضایی تفاوت ابداع نموده است.
- علی‌رغم تأکید نویسندگان برجسته حقوق بین‌الملل بر اینکه مراجعه مستقیم افراد خصوصی به مراجع بین‌المللی در پرتو حمایت سیاسی کشورهای متبوعشان صرفاً وسیله‌ای برای تسهیل دادرسی است و کوچکترین تأثیری بر ماهیت بین‌الدولی دعاوی مزبور ندارد، بین مواردی که افراد خصوصی دعاوی خود را شخصاً در مراجع بین‌المللی مطرح و تعقیب می‌نمایند

با مواردی که دولتهای متبوع از جانب آنها به اقامه دعوی مبادرت می‌ورزند، تفاوت قائل شده و دعاوی مطروحه نزد این دیوان را از نوع دوم محسوب کرده است؛ سهل است، دیوان را علی‌رغم دلایل متعددی که در تأیید بین‌المللی بودن آن ارائه شده، جانشین دادگاههای ایالات متحده برای رسیدگی به دعاوی مطروحه در آن دادگاه بشمار آورده است.

• در خصوص رویه قضایی قبل از سال 1930، آرای مراجع قضایی بین‌المللی و نظرات حقوقدانان معتبر را ظاهراً به دلیل اینکه متأثر از نوشته پروفیسور ای.ب. بورچارد بوده‌اند، و اینکه آرای مورد استناد نامبرده در تأیید اصل عدم مسئولیت، اکثراً چنین دلالتی ندارند، بسادگی کنار گذارده در آن دوره دانسته است، و حال آنکه ایران - همانطور که ذکر شد - ماده 4 کنوانسیون لاهه را صرفاً نتیجه و انعکاس قاعده موجود قبلی

حقوق بين الملل عرفي اعلام نموده است.

● به عنوان قدم بعدي، تاريخ 1945 ميلادي را بدون ارائه كوچكترين دليلي در مورد خصوصيت تاريخ مزبور، انتخاب و بررسي و اظهار نظر نسبت به به رويه قضايي تا آن تاريخ را نيز فاقد ارزش اعلام نموده است؛ زيرا «وضعيت مسئله تا آن تاريخ هرچه بوده است، قاعده بهتر در زمان انعقاد بيانيه ها و زمان حاضر، همان قاعده تابعيت غالب و مؤثر مي باشد».

● و سرانجام، در توجيه مدعي اخير نيز كليۀ دلايل ارائه شده از جانب ايران، اعم از آراي قضائي، روية ثابت دولتها، نظرات علماي حقوق بين الملل، و قطعنامه مؤسسه حقوقي بين الملل در اجلاس ورشو (1965) جملگي را به نفع دو رأي نادیده انگاشته است: رأي اول مربوط به پرونده نوته بام است كه ارتباطي با موضوع اقامة دعواي يك تبعه مضاعف عليه كشور متبوع خود در يك مرجع

بررسي مواضع جمهوري اسلامي ايران ❖ 89
...و

بین‌المللی، بلکه اصولاً ارتباطی با موضوع تابعیت مضاعف نداشته است. رأی دوم نیز البته، رأی استرانسکی - مرژه در کمیسیون سازش ایالات متحده - ایتالیا است؛ کمیونی که سند موجد صلاحیت آن، عهدنامه صلح منعقدہ بین یک کشور غالب و یک کشور مغلوب بوده و کشور غالب - یعنی ایالات متحده - خود در جریان دادرسی به لزوم رعایت اصل عدم مسئولیت دولت تأکید کرده و نهایتاً استدلال نموده است که اصل مزبور در مورد عهدنامه‌های صلح استثنائاً قابل اجرا نیست.³⁶

36. با این همه معنای رأی تفسیری دیوان این نیست که دعاوی اتباع مضاعف مطروحه علیه ایران یکجا پذیرفته شده‌اند؛ بلکه دیوان با بدست دادن قاعده تابعیت غالب برای احراز صلاحیت خود، موجب شده است که بدواً خواهان دلایل و مدارک خود برای اثبات غالب بودن تابعیت امریکاییش را ارائه کند و سپس ایران نیز ادله و مدارک معارض خود و همچنین مدارکی که غالب بودن تابعیت ایرانی خواهان را اثبات می‌کند، به دیوان تسلیم نماید و آنگاه دیوان مقدماتاً در مورد صلاحیت خود در خصوص مورد اظهار نظر می‌نماید. بدیهی است چنانچه دیوان نظر به صلاحیت خود بدهد، فرصت و امکان دفاع در ماهیت دعوی وجود خواهد داشت که متناسب و هماهنگ با سیاستهای دولت، موضع و برخورد لازم اتخاذ و اعمال خواهد شد.